

## آسیب‌شناسی انقلاب ۵۷ چرا اخباری‌گری و ظاهر‌گرایی در شیعه هنوز معنا دارد؟

دکتر حسن رضایی  
پژوهشگر مطالعات اسلامی در آلمان

چندی پیش سردبیر شهروند امروز آقای محمد قوچانی در شماره ویژه‌ای تحت عنوان «تعبیر خواب امام؛ چه کسانی قصد دارند امام خمینی را از خانه‌اش بیرون کنند؟» نشر داده است که جای تامل دارد. او در پایان مقاله نکته جالبی را بیان می‌کند:

«ایده اصلی این مقاله از آن یکی از بزرگان نظام است که در گفت‌وگویی اشاره‌ای روشن به این مضمون کرد و آن را از دغدغه‌های امام برای آسیب‌شناسی انقلاب دانست.»

این مقاله جدای از انواع و اقسام تهمت‌ها و نسبت‌های نادرستی که در باره فرقه بابیت و و پیروان باب مطرح کرده است، دارای نکات مهمی در باره سرنوشت تاریخی اندیشه شیعی در مواجهه با گفتمان‌های قدرت از آغاز تا امروز است.

مقاله سعی دارد بر مبنای نوعی مطالعه تاریخی برتری دیدگاه اصولی - عقلی شیعی بر دیدگاه اخباری و ظاهرپرستانه در همین مکتب را توضیح دهد. اما به نظر من وی در آسیب‌شناسی رواج تفکر اخباری‌گری بخش مهمی از حقیقت تاریخی موضوع را نادیده گرفته است.

منظورم این است که متأسفانه تا حد زیادی ظهور و تقویت نهضت‌های اخباری در میان فقها و متکلمان شیعه را که یکی از کارکردهای ضد عقلی و خلاف منطق قرآنی خود اصول‌گرایان بوده است فراموش کرده است. در ادامه تلاش می‌کنم دلایل این سخنم را توضیح دهم.

یکی از نقدهای بنیادین بر اصول فقه در نظر مخالفان همواره این بوده است که در یک فرایند تاریخی اصول فقه موجود در اثر ورود و نفوذ و سیطره فلسفه و منطق ناموحدانه، به دور از تعالیم وحیانی و حقیقت محمدی ارسطویی (به تعبیر غزالی)<sup>۱</sup> تدوین شده است.

به این معنا که هر چند شریعت و فقه اسلامی در عصر اولیه خود از ترجمه منطق صوری یونانی فوائد زیادی برد، اما آسیب‌ها و ضررهای آن بسی بیشتر و وخیم‌تر بوده است، زیرا فقه و فقها را به جای اصرار بر براهین قرآنی و توحیدگرایانه، منطق تجربی و فهم اجتماعی شریعت به سمت شکل‌گرایی و جمود بر معانی لفظی و بر اشکال خاص تاریخی سوق داد. پدیده‌ای که به عقیده بسیاری کماکان مانع فقه و فقها در درک و هضم درست واقعیات جامعه مدرن است.

تأثیر شگرف منطق ارسطویی و هیمنه و غلبه متافیزیک یونان باستان در شکل‌گیری پارادایم فقهات سنتی فی الجمله مورد ادعان پژوهشگران تاریخ اصول و منطق اسلامی است.<sup>۲</sup>

در مجموع می‌توان گفت فلسفه و منطق ارسطویی، یعنی مابعدالطبیعه و منطق صوری، دو اثر متمایز بر همه علوم اسلامی و به‌خصوص اندیشه فقهی داشته است؛ نخستین اثر تفکر منطق صوری، اثری ایجابی بوده است که خود را در قالب تبویب، تقسیم‌بندی و مفهوم‌پردازی‌های دقیق علمی نشان می‌دهد.

هر چند تقسیم‌بندی مطالب فقه جزایی سنتی در مقایسه با آثار حقوق جزای مدرن بسیار ابتدایی و گاه واقعاً برای پژوهشگر غیرمتخصص پیچیده و مرموز نشان می‌دهد، در متون فقهی هر چه از قرون اولیه به این سو می‌آیم آثار تفکر نظام‌مند منطقی‌بیشتر دیده می‌شود.

از شواهد این امر، نکته‌ورزی‌های فقها در گنجاندن احکام خاص در قواعد عام و اجتهاد برای کشف قواعد فقهی و تفکیک میان انواع دلالت‌ها در فهم ادله و تلاش برای ساماندهی منابع عقل و یا اجماع و استحسان و استصلاح و... در کنار منابع اصلی کتاب و سنت است.

اصولیان با کاربرد اصطلاحات منطق ارسطویی و بهره‌گیری از مفاهیم آن به صورت‌بندی شریعت پرداختند. حد و تعریف‌های لفظی، قضیه کلی و جزئی، حقیقه و خارجی، ذاتی و عرضی، عام و خاص، مطلق و مقید، نص و ظاهر، امر و نهی و... با اقتباس از مفاهیم و مقولات منطق صوری به‌عنوان مفاهیم اصول فقه اسلامی صورت‌بندی شدند.<sup>۳</sup> تقویت این مباحث باعث شد که تأکید و حرص فقها بر ارائه تعاریف لفظی برای هر چیزی در شریعت، حتی قضایایی که خود بخود نزد مردم دارای مدلول روشنی بودند و نیازی به تعریف نداشتند، افزون‌تر شود. بسیاری از فقها و متکلمان وقت‌های زیادی را در دروس خود صرف می‌کردند تا به اصطلاح به تعریفی «جامع و مانع» از هر دو ناحیه لغوی و منطقی دست یابند.

تأثیر منطق صوری به‌گونه‌ای بود که فقها را وامی‌داشت برای توضیح و تبیین تمام حالات و جزئیات و صور محتمل ذهنی، احکامی استخراج کنند. گاهی انسان در متون فقهی حقیقتاً به‌فرض‌های نادر و عجیب و غریبی از روابط حقوقی برخورد می‌کند که فقط می‌توان علت آن را از اینجا ریشه‌یابی کرد.

مبالغه و افراط در نحوه عبارت‌پردازی فقهی تا آنجا پیش رفت که گاه تمام توان و تمرکز فقیه مصروف صناعت الفاظ و ترکیبات متن می‌شد، تا به سلامت محتوی و صحت مضمون جملات. به بیان دیگر، فقه‌پژوهان به جای آنکه مرکز توجه‌شان به خود فقه به‌عنوان یک دانش منصرف شود، به نوع نوشتار و نحوه نگارش فقه معطوف شده بود.

به‌نظر می‌رسد بدین قرار، باید یکی از ریشه‌های اصلی شکل‌گرایی افراطی فقه موجود را در همین روش اصولی‌ها جستجو کرد. رویکرد شکل‌گرایانه فقه تا حدود زیادی مولود منطق صوری است. اما همین شکل‌گرایی به‌نوبه خود باعث پیچیده‌سازی بیشتر متون فقهی، و موجب دور ساختن فقه از صحنه‌ی «واقعی» زندگی و گرایش به دنیای مجازی موجود در اذهان منطقیون، و باعث انزوای فقه از فعالیت اجتماعی که در آن بشر امکان ابتکار، ابداع و خلق دارد گردیده است. گویی در نظر عموم فقیهان سنتی، جهان جدید توپنه‌ای علیه شریعت است، و باید کوشید براساس تکلیف، انسان‌ها را وارد دنیای منطقی موردنظر مفسران نصوص دینی کرد.

با ملاحظه دستاوردهای عقلانیت جدید در رشته‌های فلسفه، کلام و منطق جدید، و در خصوص فلسفه‌های مضافی چون فلسفه حقوق و اخلاق و زبان می‌توان از تأثیرات سلبی دامنه‌دار سلطه‌ی مستمر منطق صوری بر تفکر فقهی اسلامی سخن گفت.

اشکال عمده منطق صوری از دید منتقدان همین است که فقه را از منطق دیالکتیکی زندگی دنیوی جدا ساخت و بنام عقل منطقی - متافیزیکی، در واقع عقل عرفی و جمعی مسلمانان را تعطیل کرد.

شاید از همین دریجه باشد که گاهی فتاوی فقهی موجود در نزد اخباریه مثل کسانی چون فیض کاشانی و یوسف بحرانی از فقهای اصولی هم دوره خود بسیار منطقی‌تر و منصفانه‌تر نشان می‌دهد.

از این منظر انتقادی، شاید بتوان گفت نتیجه تفقه اصولی بیشتر این بوده است که به راحتی تبعیض میان زن و مرد، و عرب و غیرعرب، میان هاشمی و قریشی و غیر آنها، میان مسلمان و غیرمسلمان، و میان اربابان و موالی که در فرهنگ عشایری - قبیله‌ای و مردسالار جاهلی ریشه‌های قوی داشت، با تعلیمات ارسطویی شکل برهانی و منطقی نیز پیدا کند.

زیرا با این نگرش، تبعیض حقوقی میان زن و مرد و مسلمان و غیرمسلمان و یا آزاد و برده به خلقت و طبیعت آنها ارجاع شد. اینان چون در خلقت برابر نیستند، پس حقوقشان نیز متفاوت است. قانون نباید تحت تأثیر عواطف انسانی قرار بگیرد و در این وضعیت‌های طبیعی نباید دخالت کرد؛

ناگفته نماند در قرون اول و دوم و حتی سوم که هنوز فقه مبتنی بر اصول ارسطویی تدوین نیافته بود اسلام شیعی به «اهل‌العدل» شناخته می‌شد، و عدل در سلسله «اصول» و طبعاً در سلسله‌ی علل علمای شیعی قرار داشت و بر این مبنا شیعه می‌رفت تا میان عقل و عدل و علم یک‌فلسفه حقوقی انسانی و قرآنی بنیادگذاری کند، بر اثر مشغول شدن به درگیری‌های بین‌فرقه‌ای و در اثر غلبه‌ی منطق صوری و متافیزیک یونانی، اصول فقه شیعه در دوره‌های بعدی به‌همان آفتی مبتلا شد که پس از انسداد باب اجتهاد در میان غالب فقهای عامه روی داد، تاجایی‌که به استناد ظنی بودن احکام عقلی، منبع اصلی فقه عملاً به سنت و اجماع و به‌طور جزئی قرآن محدود شد.

مرحوم شهید مطهری در خصوص این دگرگونی تضاد محور حقوقی در مکتب شیعی این‌گونه آسیب‌شناسی می‌کند: «اگر راهی که عدلیه بازکردند تعقیب می‌شد و به مبانی حقوق اسلامی توجه می‌شد، بسیاری از آیات که فعلاً از آیات احکام شمرده نمی‌شوند جزء آیات احکام می‌شدند... انکار اصل عدل و تأثیر این انکار کم و بیش در انکار عقل، مانع شد که فلسفه اجتماعی اسلام رشد کند و بر مبنای عقلی و علمی قرار بگیرد، و راهنمای فقه قرار بگیرد؛ فقهی به وجود آمد غیرمتناسب با سایر اصول اسلام و بدون اصول و مبانی و بدون فلسفه‌ی اجتماعی، اگر حریت و آزادی فکر باقی بود و موضوع تفوق اصحاب سنت بر اصل عدل پیش نمی‌آمد و بر شیعه هم مصیبت اخباری‌گری نرسیده بود ما حالا فلسفه اجتماعی مدونی داشتیم، و فقه ما بر این اصل بنا شده بود و دچار تضادها و بن‌بست‌های کنونی نبودیم»<sup>۵</sup>

متأسفانه آنچه در تاریخ فقه و کلام شیعه رخ داد شاهد بر این است که هرچند در اثر مبارزه سرسختانه شیخ مفید و سید مرتضی و دیگر متکلمان و فقیهان شیعی در اواسط قرن پنجم حاکمیت و مرجعیت حدیث‌گرایان فرو پاشید، ولی در عین حال نمی‌توان این واقعیت تاریخی را انکار کرد که همواره بسیاری از فقیهان مدقق و حساس شیعی با شیوه‌ی اصول فقه ارسطویی که یادگار شافعی و اشعری و غزالی بود، سر ناسازگاری داشتند.

از این منظر حقیقتاً ظهور مجدد و توسعه‌ی نهضت اخباری‌گری در قرن یازدهم هجری پدیده‌ی قابل‌تأملی در اندیشه فقهی شیعی است. مگر چه اشکال عمده‌ای در تفکر اصولیان وجود داشت که حتی پس از غلبه کامل آنها، باز تاریخ اجتهاد شیعی شاهد رشد و گسترش تفکر حدیث‌گرایانه بود؟

تاکنون بسیاری با ساده‌انگاری پرسش و پس از تقبیح اخبار‌گرایان، پاسخ می‌دهند که در اثر نقش ویژه مولا محمد امین استرآبادی (متوفای ۱۰۳۶ هـ) بود که اخباریان قدرت پیدا کردند، اما حقیقت این است که این پاسخ بسیار سطحی است، چرا که ما در این قرن می‌بینیم که بزرگانی از تاریخ فقه و کلام و فلسفه امامیه، مثل ملا محمدحسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ هـ)، مولی‌صالح مازندرانی (۱۰۸۰ هـ)، محمدباقر محقق سبزواری (متوفای ۱۰۹۰ هـ)، شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶ هـ) و محمدباقر مجلسی (۱۱۱۰ هـ) و... مخالف اصولیان بوده‌اند.

پس معقول است که مشکل را در جای دیگری جستجو کنیم. مدعای این نقد این است که اخباریان سده یازدهم با تحلیل منطقی و عقلی سلیم انسانی مخالف نبودند، مخالفت آن‌ها بامنطق صوری و فلسفه متافیزیکی بود و چون بسیاری از مسائل اصول فقه با توسل بدان‌ها شکل‌گرفته و صورت‌بندی شده بود، به معارضه با اصولیان پرداختند.

دلیل مهم و محکم فقها و علمای برجسته شیعی قرن ۱۱ این بود که کاربرد اصول فقه در استنباط مسائل فقهی از ادله، موجب انحراف از فهم صحیح احکام خدا و تاویل مفاد کتاب و سنت می‌شود.

مخالفت کسی مثل فیض کاشانی که شاگرد برجسته ملاصدرا و از سرآمدان اندیشه فلسفی است، نیز مولا محمدباقر محقق سبزواری که شاگرد برجسته شیخ بهایی و شارح الهیات شفا و شرح اشارات است، با اصولیان را باید جدی گرفت. این بزرگان به شدت نسبت به عقلانیت صوری و متافیزیکی موجود در اصول فقه مشکوک بودند، در حالی که خود فیلسوف و خردمند بودند.

محمد امین استرآبادی که این همه مورد طعن اصولیان ارسطویی قرار گرفته است، عالمی عارف و متبّع، و به گفته خود، در آغاز تحصیل، اصولی و شاگرد صاحب مدارک (سیدمحمدعاملی) و صاحب معالم (حسن بن زین الدین عاملی) بوده است.

وی در مقدمه رساله «دانشنامه شاهی»، خود زمان تغییر عقیده‌اش و چگونگی نگارش کتاب «الفوائدالمدنیة» را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«فقیر بعد از آن که جمیع علوم متعارفه را از اعظم‌العلماء آن فنون اخذ کردم، چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فکر فرو بردم، و تضرع به درگاه رب‌العزهی می‌کردم تا به اشاره لازم الاطاعه امتثال نمودم و به تألیف کتاب «فوائدمدنیة» موفق، به مطالعه شریف ایشان [میرزا محمد استرآبادی] مشرف ساختم. پس تحسین این تألیف کردند»<sup>۶</sup>

وی مجتهدان اصولی از قدیمین تا شهیدین و دیگران را مورد انتقاد شدید قرار می‌داد و معتقد بود همه آنها تحت تأثیر فقهای عامه بوده‌اند:

«تا آنجا که من می‌دانم نخستین کس از علمای خاصه که از طریقه‌ی اصحاب انمه اعراض و بر اصول فقه که میان عامه متداول بوده، اعتماد کرد محمدبن احمدبن جنید که حتی به قیاس هم عمل نموده و حسن بن علی بن ابی‌عقیل، و از آن پس شیخ مفید تصنیفات ایشان را دیده و پسندیده و ترویج کرده است. شاگردان شیخ مفید مانند سید مرتضی و شیخ طوسی نیز از استاد خود پیروی کرده‌اند، پس بدین‌گونه آن طریقه میان دانشمندان بعد قرن‌ی پس از قرن دیگر شیوع یافته تا دوره‌ی علامه حلّی رسیده است. وی در تصنیفات خود بسیاری از قواعد اصول رابه کار برده و بدان‌ها ملتزم شده است. بعد از علامه، شهید اول و شهید دوم و گروهی دیگر این کار را تعقیب کرده‌اند»<sup>۷</sup>

علت این‌که شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی در قرن ۴ و ۵ موفق شدند حاکمیت حدیث‌گرایان را متزلزل کنند، رویکرد اعتدالی آنان به منابع شرع و دخالت دادن عقل در استنباط فقهی بود، نه این‌که آنان توانسته بودند محدثان و اخباریان را از صحنه فقه حذف کنند. زمانی که «عقل متعارف آزاداندیش»، نه عقل متافیزیکی مجرد صوری، پذیرفته شد و کسانی مثل شیخ مفید کوشیدند فقه را با مسایل زنده اجتماعی و سیاسی روز آشتی دهند، فقه شیعی‌بالندگی و پویایی یافت و خود به‌خود حدیث‌گرایان به حاشیه رفتند.

اما چون بار دیگر پاره‌ای از فقهای شیعی، به‌خصوص از اوایل قرن هفتم، تحت تأثیر اصول فقه موجود در نزد عامه کوشیدند روش عقل‌گرایانه و آزاد اندیش فقیهان متکلم اولیه شیعه را در چارچوب‌های منطق صوری و اصول فقه متأثر از ظاهرگرایان اهل سنت (مثل شافعی و اشعری و غزالی) فرمول‌بندی کنند، بسیاری از فقهای نازک‌اندیش شیعی ترجیح دادند از آفات چنین دانشی دورباشند. چون می‌دیدند که این اصول فقه مدت‌هاست فقه اهل سنت را هم به رکود کشانیده است، و بسیار با آنچه که روح اسلام بدان می‌خواند فاصله دارد.

از این منظر تاریخی - معرفت‌شناختی اگر به نهضت اخباریان شیعی نگاه کنیم، اولاً متوجه می‌شویم که این طرز تفکر و شیوه استنباط فقهی هیچگاه نمرده است، و اگر هم در عصر شیخ مفید و سید مرتضی (ره) رو به افول می‌رود به علت قوت‌اندیشگی مفید و مرتضی بوده است، و ثانیاً، ظهور مجدد آن در قرن ۱۰ و ۱۱ گویای ضعف اصول فقه است. با این تحلیل اخباری‌گری هنوز هم زنده است، زیرا اصول فقه متافیزیکی هنوز جریان دارد.

محمد امین استرآبادی در «الفوائدالمدنیة» که به گفته خودش حاصل مکاشفاتش در مدینه و تضرع به درگاه خداوند بوده است، مطلبی را مورد تأکید فراوان قرار داده، و مکرراً از آن به «کشف بزرگ» (دقیقه‌ی شریفه) خود یاد می‌کند. هر چند اصولیان معمولاً این «دقیقه‌ی شریفه» را برای طعن به او ذکر می‌کنند، اما به نظر می‌رسد ایشان حقیقتاً به شهود و کشف مهمی نائل شده بودند. دقیقه‌ی شریفه استرآبادی به‌طور کوتاه و گویا این بود که: «علم منطق صوری، علم‌مصون نگه‌داشتن ذهن است از خطا در صورت قضایا، نه در ماده قضایا»<sup>۸</sup>

متأسفانه اخباریان که به‌خوبی متوجه معضله اصول فقه شده بودند، به جای آن‌که به عصر شیخ مفید و سید شریف مرتضی بنگرند و از آنجا به «ماده قضایای فقهی» که در نزد شیعه، «توحید» و «عدالت» ام‌المواد آن تلقی می‌شود (مکتب عدلیه) متوسل شوند، بدون درس‌گیری از تاریخ، راه اهل حدیث عامه را پیش گرفتند، و نگاهشان پیش از مواد قرآنی و تجربی، به‌مواد روایی و نقلی معطوف شد، به حدی که قرآن و رویکرد عقلی-تجربی را عملاً کنارگذاشتند و به تدوین مجامع حدیثی عظیم سوق داده شدند.

زیرا استدلال می‌کردند که ظواهر آیات از متشابهات است و لذا حمل ظاهر آیات به ظهور خود مصداق «تفسیر به رأی» است، و این کار هم ممنوع و مذموم است، لذا حجیت ظهور تنها به روایات اختصاص دارد.<sup>۹</sup> بی‌گمان اگر نگاه اخباریان با عبرت از تاریخ، به جای احادیث و مجامع روایی، به سوی اجتهاد در قرآن کشیده می‌شد، امروزه وضعیت فقه و اصول شیعی به‌گونه دیگری بود.

اخباریان باین تلقی بود که عظیم‌ترین مجموعه‌های حدیثی شیعه، یعنی بحارالانوار، وسائل‌الشیعه و الوافی را تدوین کردند، زیرا آن‌ها با داشتن پیش‌فرض‌های کلامی بنیادینی چون عصمت ائمه (ع) و علم غیب آنان، نمی‌توانستند با وجود این همه روایات در فرعی‌ترین مسائل فقهی راه دیگری انتخاب کنند.

آن‌ها به، تعبیر استرآبادی، بدین طریق می‌خواستند از «خطای در ماده‌قضایا» (ادله فقهی)، مصون بمانند، چیزی که به راستی از عهده منطبق صوری و اصول فقه‌میتنی بر آن خارج بود، اما به‌واسطه پیش‌فرض‌های ثابت کلامی‌شان (یعنی با قبول چارچوب‌های پارادایم سنتی) نمی‌توانستند مأمّن دیگری جز تمسک افراطی به نقل پیدا کنند، و لذا وقتی که در نیمه دوم قرن دوازدهم، دانشمند و فیلسوف نابغه‌ای چون وحید بهبهانی که در استدلال و تفکر عقلی توانایی فوق‌العاده‌ای داشت، آن‌ها را مورد نقد و حمله قرار داد، به سرعت دوران افول اخباریان فرارسید.

و باز، البته این بار بسیار فلسفی‌تر و ظریفتر، فقاهت شیعی شاهد فرمول‌بندی مجدد اصول فقه صوری ارسطویی شد، پدیده‌ای که تا امروز نیز تداوم یافته است. شهید مطهری که اخباریگری را نوعی «پوزیتویسم افراطی»<sup>۱۰</sup> می‌داند، معتقد است که فقه شیعی نیز به‌طور کلی (اعم از اصولی و اخباری) دچار سد باب اجتهاد شده است و عقلانیت موجود در آن، عقلانیتی گذشته‌نگر است، تا عقلانیتی آزاد از روابط قدرت، توحیدی، ژرف‌نگر و نواندیش:

«سدباب اجتهاد در میان اهل تسنن صورت گرفت و مستقیماً به جهان شیعه مربوط نبود، اما خواه‌ناخواه در جهان شیعه نیز اثر نامطلوب گذاشت. در فقه شیعه پس از قرن هفتم بینش‌ها و دیدهای عمیقی پیدا شد، و در بعضی قسمت‌ها تحولات وسیعی رخ داده است، اما در عین حال نمی‌توان انکار کرد که در این سیستم فقهی نیز تمایل به طرح مسائل به صورت هفت قرن پیش، و گریز از مواجهه با مسائل مورد احتیاج روز و بی‌میلی به کشف طریقه‌های نوتر و عمیق‌تر، به شکل واضحی دیده می‌شود. چیزی که نباید کتمان کرد، این است که جمود و رکود فکری که در قرون اخیر بر جهان اسلام حکمفرما شده و مخصوصاً باز ایستادن فقه اسلامی از تحرک، و پیدایش روح تمایل و نگرش به‌گذشته، و پرهیز از مواجهه با روح زمان یکی از علل این شکست به‌شمار می‌رود.»<sup>۱۱</sup>

- 
- ۱ - به نقل از فرامرز قراملکی، احد؛ مبانی کلامی جهت‌گیری دعوت انبیا، چ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۶۰
  - ۲ - زاهر، رفقی؛ المنطق الصوری، الطبعه الأولى، قاهره، مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۸۰، ص ۶۱-۶۲
  - ۳ - سلیمان داود، محمد؛ نظریه‌ی القیاس الاصولی، منهج تجربی اسلامی، قاهره، دارالدعوه، بی تا، دارالدعوه، ص ۲۳۳
  - ۴ - ارسطو؛ سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۷، صفحات ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۶ و ۷۱ و ۷۷ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۶۶ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۴
  - ۵ - مطهری، مرتضی؛ مروری اجمالی بر مبانی اقتصاد اسلامی، چ اول، تهران، نشر حکمت، ۱۳۵۹، ص ۱۶۷-۱۷۰
  - ۶ - به نقل از شهابی، محمود؛ تقریرات اصول، چ اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، ص سب
  - ۷ - همان
  - ۸ - استرآبادی، محمدامین؛ الفوائد المدنیه، تبریز، ۱۳۲۱، ه. ق.، ص ۲۵۴
  - ۹ - مطهری، مرتضی؛ اسلام و مقتضیات زمان، ۲ جلد، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰، ص ۱۵۱-۱۴۱
  - ۱۰ - همان، ص ۱۵۱ اینجا جالب است اشاره شود که هگل هم چنین نقدی بر اقتدار کلیسایی و مسیحیت قرون وسطا دارد و آنها را به پوزیتویسم مسیحی متهم می‌کند
  - ۱۱ - مطهری، مرتضی؛ ختم نبوت، چ ۱۰، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵، ص ۶۱-۶۰

منبع: رادیو زمانه